



۲۰۱۷/۰۸/۳۱

خلیل الله خلیلی

شب عید است و زان شهر تب آلود ز شادی بر نمی آید صدایی



ز شادی بر نمی آید صدایی
به جز آه یتیمی، بینوایی
که فرزندش به خون غلتیده امروز
به زاری مرقدش بوسیده امروز
"کجا این گرگ، فرزند مرا خورد؟
کجا فرزند دل‌بند مرا برد؟"
که جان داده به زیر تیغ جلا
سپر کرده تنش مانند پولاد
لب شمشیر های آبگون را

شب عید است و زان شهر تب آلود
در این ماتم سرا دودی نبینی
مبارک باد عید، آن مادری را
به جای روی گرم تابناکش
به گوش آید فغانش در دل شب
کجا این گرگ پیر آدمی خوار
مبارک عید بر سنگر گزینی
برای حفظ هر خاری در این خاک
به آنانی که از دل بوسه دادند

ز هر رنگی برای حفظ تأریخ
مبارک عید بر آزاد مردان
به جای جامه کرده زینت تن
مبارک عید آنان را که یک عمر
ولی امروز با عزمی چو کهسار
مبارک بر خدا جویان کشور
به آن خلوت گزینان سحرگاه
پسندیدند تنها رنگ خون را
برهنه پای ها، دشمن شکن ها
به روز عید خود گلگون کفن ها
در آن کشور نخسپیدند آرام
ستانند از دهان اژدها کام
که پامال خر دجال گشتند
که در پای ستم پامال گشتند

**مبارک عید باد آوارگان را
که زیر آسمان جایی ندارند
اگر اینجا به غربت جان سپارند
برای قبر مأوایی ندارند**

مبارک عید بادا آن پدر را
که در خون خفته فرزند جوانش
به خاک افتاده سرو سربلندش
بریده مرگ از پیوندِ جانش
مبارک باد بر ناموس ملت
به آن دوشیزه زیبا که چون شیر
علم افراشته از چادر خویش
نشان داده به دشمن برق شمشیر
مبارک عید بر زندانیان باد
که باشد ساز شان آواز زنجیر
به زیر ضربت شلاق دشمن
به لب نارند جز فریاد تکبیر